

گزیده کتاب



اندیشیدن؛ سریع و آهسته

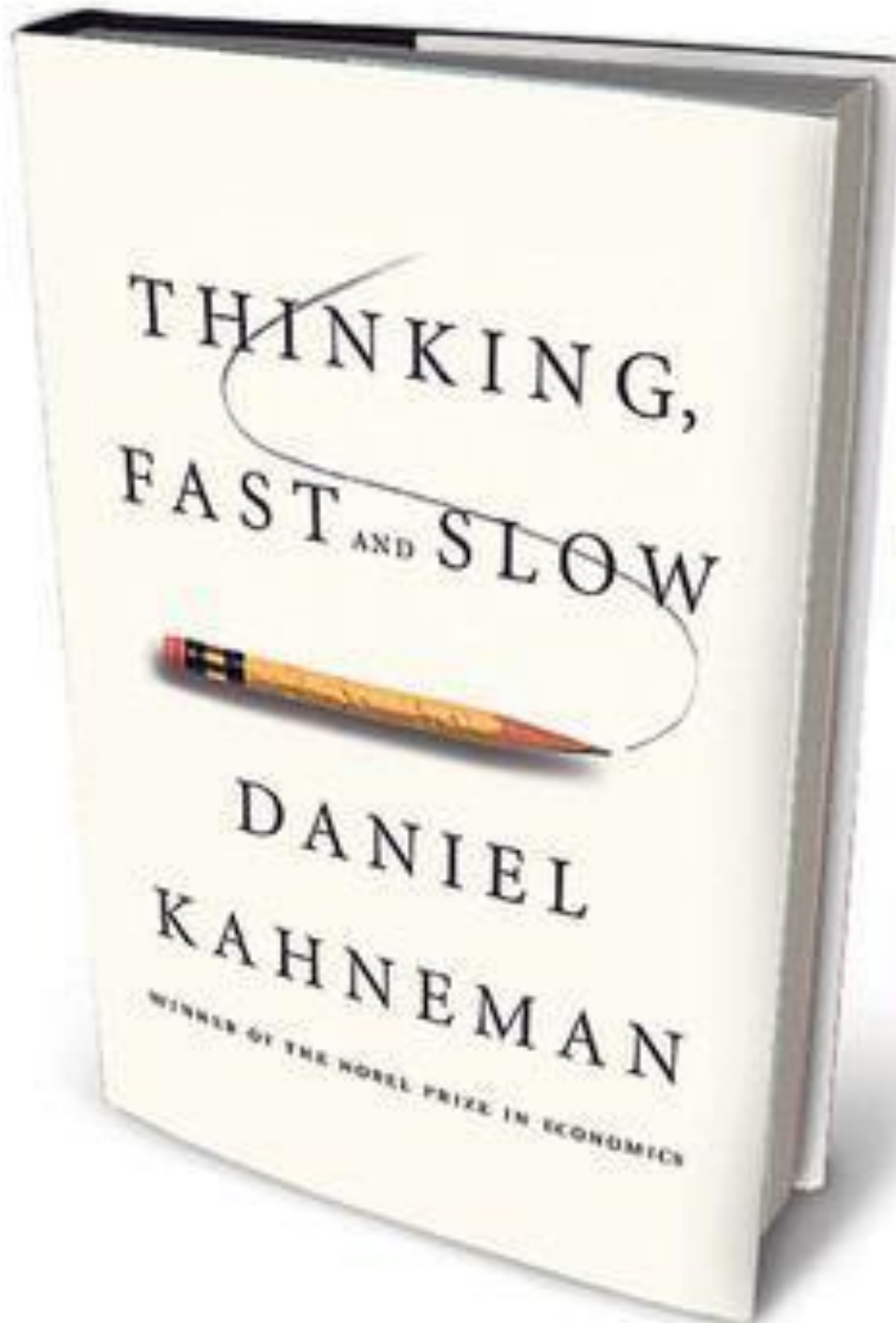
نوشته دانیل کاهنمن



گردآورنده: حسین گایینی

www.Gaeeni.com

کتابسین



چگونه ذهن انسان به اتخاذ تصمیم می‌رسد؟ چه عواملی سبب می‌شود که تصمیم‌ها اشتباه درآید و یا اینکه ما اصولاً نسبت به اتخاذ تصمیم اشتباه خود نیز بی‌خبر باشیم؟ دانیل کاهنمن، روان‌شناسی که در سال ۲۰۰۲ برنده جایزه نوبل علوم اقتصادی شد، طی ده‌ها سال تحقیق عملی پیرامون مراحل ادراک و تشخیص دنیای بیرونی توسط ذهن انسان، به نتایجی دست یافت که در مقالات و کتاب‌های متعدد منتشر شد. وی چند سال پیش کتابی منتشر کرد که در آن به زبان ساده نتایج این تحقیقات را ارائه کرده است. نام این کتاب "اندیشیدن؛ سریع و آهسته" است که در نوامبر ۲۰۱۱ منتشر شد. این کتاب با توجه به روش تحقیق و کنکاش در زمینه تصمیم‌گیری و مراحل ذهن انسان در این مورد طی می‌کند و مثال‌ها و مواردی که مطرح می‌شود به کتابی بس خواندنی و جالب تبدیل شده است.

در این نوشته تلاش شده است در حد امکان، گزیده‌ای از مطالب این کتاب ارائه شود. این کتاب علاوه بر این که برای متخصصان رشته‌های مدیریت، جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی نکات تازه و قابل استفاده‌ای در بردارد، برای عموم خوانندگان نیز مفید است و نشان می‌دهد در دهه‌های اخیر تحقیقات روان‌شناسی تا چه اندازه دستاوردهای قابل تحسین و سود بخشی را ارائه کرده است.

کارکرد سیستم یک و سیستم دو، در ذهن انسان

بر اساس کارکردهای شناختی، کاهنمن ذهن انسان را دارای دو سیستم می‌داند. در این کتاب ابتدا آشنایی کلی نسبت به این دو سیستم پیدا می‌کنیم و در مرحله بعدی این دو سیستم را با ارائه مثال‌هایی بهتر می‌شناسیم. این دو سیستم ذهن انسان را کاهنمن سیستم یک و سیستم دو می‌نامد.

سیستم اولی آن سیستمی است که کارش پاسخگویی و ارائه نتایج و دستمایه‌های سریع و ظاهراً بدون تأمل و فاقد چکش‌کاری و در نتیجه گزاره‌هایی است که دائماً مغز انسان تولید می‌کند. این نوع دستمایه‌ها را در اصطلاح متعارف برداشت‌های ذهنی می‌نامیم. از طرفی کار سیستم دو؛ سنجش، ارزیابی، نقادی و تفکر شدیدتر و پرمایه‌تر و استنتاج منطقی و عقلایی از دستمایه‌های ذهن است. کار سیستم دو آهسته، کند، پرزحمت و مستلزم صرف انرژی است.

به تصویر زیر نگاه کنید. کاهنمن می‌گوید با نگاه کردن به این تصویر و دیدن پیشانی درهم‌کشیده و حالت چشم‌های از هم دریده و دهان باز فرد، ذهن ما به سرعت نتایجی را تحویل می‌دهد. اینکه این فردی خشمگین است و سخنی که از دهان او بیرون می‌آید ناخوشایند و نظر او نسبت به مخاطب دشمنانه است.



این قضاوت سریع گرچه ممکن است بر اساس سازوکارهای بسیار پیچیده مغز به دست داده‌شده باشد و بسیار مفید و کارساز نیز باشد، ولی می‌تواند بسیار نیز اشتباه باشد؛ یعنی ممکن است این حالت چهره عکس‌العمل مادر مهربانی باشد که فرزند خود را در آستانه افتادن در حوض آب مشاهده می‌کند.

کاهنمن می‌گوید در بسیاری موارد سیستم یک صورت مسائل را تغییر می‌دهد و حتی راه‌حل‌های اشتباهی به دست می‌دهد. درک سازوکارهای همین اشتباه‌ها است که به اندازه فهم سازوکارهای مربوط به یافتن جواب‌های صحیح اهمیت دارد و نیازمند پژوهش است. کاهنمن می‌گوید کارکرد سیستم یک نتیجه مراحل تکاملی است و مربوط به ویژگی‌هایی است که میلیون‌ها سال در ساختار مغز حیوانات و در تکامل آن در مغز انسان پایدار شده است. اینکه یک غزال در دشت محل زندگی خود

احساس کند که محیط ایمن است یا باید نگران اطراف خود باشد، یا اینکه در نزدیکی او شاخه بوته تکان می‌خورد، زمان فرار سریع از آن محل است؛ چون ممکن است یک ببر پشت بوته پنهان باشد و یا یک لاک‌پشت بی‌آزار باشد. این احساس خطر، نگرانی و تصمیم سریع لازمه تداوم حیات موجودات است و سازوکار آن جایگاه عمیقی در سیستم عصبی حیوانات از جمله انسان دارد. به همین دلیل نیز ذهن دائماً در حال ارزیابی محیط اطراف است. آیا محیط ایمن است؟ آیا محیط آشنا است؟ یا تغییر نگران‌کننده در شرایط در حال وقوع است؟ این پرسش‌هایی است که در سیستم یک، دائم در جریان است. مترادف پرسش‌های ایمنی و آشنایی محیط برای غزال یا حیوان دیگر، در مورد انسان احساس روحیه سرشار و احساس آسایش خیال است.

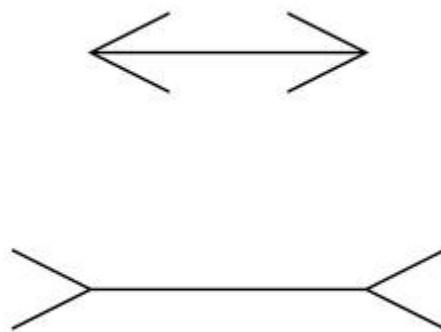
برای آشنایی بیشتر با این دو مفهوم مواردی را به عنوان مثال از کتاب مطرح می‌کنیم. این موارد نمونه‌هایی از کارکردهای سیستم یک هستند: تشخیص اینکه یک شی از شی دیگر دورتر است. متوجه شدن به جهت یک صدای ناگهانی. تغییر در حالت چهره در هنگام دیدن یک منظره ناخوشایند. تشخیص حالت خصمانه در لحن صحبت یک فرد. درک جملات ساده.

این نوع موارد نیز مثال‌هایی از کارکردهای سیستم دو هستند: توجه به نمایش یک دلچک در سیرک. توجه به صدای یک فرد خاص در یک جلسه شلوغ. جستجو برای مردی که موهای سفید دارد در فرودگاه شلوغ که برای استقبال عمومی سالمند خود رفته‌اید. توجه به رعایت آداب معاشرت در یک گردهم‌آیی رسمی. مقایسه دو اتومبیل برای تصمیم در مورد خرید آنها. پر کردن فرم‌های مالیات. بررسی صحت یک الگوریتم یا یک بحث منطقی. حل یک مسئله فیزیکی.

در ذهن انسان سیستم یک همیشه در کار است و مشغول تحویل نظریه و پاسخ و راهنمایی و یا گمراه کردن. سیستم دو تنبل و کم‌کار است و مگر در شرایط فشار اضافی حاضر به فعالیت نیست و فعالیت آن انرژی‌بر است. فعالیت سیستم دو در مقایسه با سیستم یک نیازمند "بذل توجه" بیشتری است

با مثال زیر در مورد خطای دید همگی آشنا هستیم. در دو شکل زیر کدام پاره‌خط طول بیشتری دارد؟ آنچه ابتدا به ذهن می‌آید این است که پاره‌خط دوم طول بیشتری دارد. ولی اندازه‌گیری با خط کش

نشان می‌دهد که طول هر دو برابر است. جواب اول، نتیجه کارکرد سیستم یک است و جواب دوم که سنجش و مقایسه عینی است کارکرد سیستم دو. ولی با وجود این نتیجه، باز به تصویر نگاه کنید، باز هم سیستم یک طول پاره‌خط دوم را بزرگتر نشان می‌دهد و از این برداشت گریزی نیست؛ با این وجود که سیستم دو، جواب صحیح را به دست داده است. با وجود اینکه پس از اندازه‌گیری، ذهن انسان به این نتیجه می‌رسد که هر دو پاره‌خط برابر هستند، ولی هر بار مشاهده مجدد آن تصویر توسط ما، نشان می‌دهد که سیستم یک نظر خود را تغییر نداده است. خطای دید فقط یک وجه از خطاهایی است که ذهن انسان به آن دچار است.



موجودی محدود "توجه"

کاهنمن به این نکته می‌پردازد که "توجه" خود یکی از منابع کمیاب است و نیازمند تخصیص. به این معنی که ظرفیت ذهن هر فرد برای بذل توجه یا تخصیص منابع توجه محدود است و این محدودیت ریشه رفتارهای خاص ذهن انسان و تصمیم‌گیری‌ها توسط فرد است. رفتارهای اجتماعی ما نیز ناظر بر این محدودیت است. هنگامی که یک راننده در یک جاده باریک مشغول سبقت گرفتن از یک کامیون یا اتوبوس است، سایر سرنشینان بزرگسال اتومبیل ناخودآگاه صحبت کردن خود را متوقف می‌کنند، چراکه به طور غریزی می‌دانند که راننده بایستی منابع محدود توجه خود را به کار دیگری مبدول دارد که همانا عبور اتومبیل از شرایط بالقوه خطرناک سبقت در جاده باریک است. علاوه بر آن راننده نیز احتمالاً بر کار خود آن‌چنان متمرکز است که صحبت آنها را نیز نمی‌شنود. بذل توجه نیز مانند ظرفیت محدود کاری ما یک منبع محدود است و بنابراین نیازمند تخصیص برای کاربردهای مختلف؛

یعنی اگر مصروف مطلبی شد در آن واحد برای مطلب دیگر مقدار کمتری از آن در اختیار فرد خواهد بود. تمرکز توجه بر یک فعالیت ممکن است ما را عملاً در مورد سایر فعالیت‌ها کور کند؛ حتی نسبت به برانگیزنده‌هایی که معمولاً توجه ما را جلب می‌کنند، ما را بی‌توجه نماید. برای بررسی این مطلب یک آزمایش با مشارکت تعداد زیادی از داوطلب‌ها انجام شده است. برای شرکت‌کنندگان یک ویدیو کوتاه نمایش داده شده که در آن دو تیم وجود دارند، یک تیم لباس سیاه و دیگری لباس سفید به تن دارند و یک توپ بسکتبال را به یکدیگر پاس می‌دهند. از شرکت‌کنندگان خواسته شده که تعداد مواردی که توپ بین سفیدپوشان ردوبدل می‌شود را بشمارند و بعد از پایان ویدیو اعلام کنند. در این ویدیو فردی نیز لباس گوریل بر تن از وسط میدان بازی عبور می‌کند. پس از پایان ویدیو از مشاهده‌کنندگان در مورد اینکه آیا چنین صحنه‌ای را دیده‌اند پرسش شد. بیش از نیمی از افراد اظهار داشتند که اصولاً چنین چیزی ندیده‌اند. پس از بازپخش مجدد نیز این افراد تأکید می‌کنند که در ویدیوی اول عبور گوریل از میان میدان بازی وجود نداشته است. کاهنمن به این نکته اشاره می‌کند که توجه شدید به یک مطلب چشم فرد را به دیدن سایر حقایق بارز می‌بندد و مهم‌تر از آن، فرد نسبت به این کور شدن خود نیز دچار کوری است.

در همین تحقیق، گروه مقایسه دیگری نیز شرکت کردند که از آنها خواسته نشده بود تعداد دفعاتی که توپ بین بازیکنان سفیدپوش ردوبدل شده است را بشمارند، بنابراین تمرکز خاصی نیز به یک وجه از ویدیو وجود نداشته است. این گروه همگی عبور گوریل را مشاهده کرده بودند. به این معنی که تمرکز توجه به یک وجه از واقعیت، توجه را از سایر جنبه‌ها منحرف می‌کند. اگر چنین تمرکزی وجود نداشته باشد بخشی از انرژی توجه ناظرین می‌تواند صرف دیدن سایر واقعیت‌ها شود. کاهنمن به این رویکرد که حکومت‌های توتالیتار متمایل به کنترل تمامی رسانه‌ها هستند اشاره می‌کند و دلیل آن را نیز زایل کردن تمامی ذخیره انرژی "بذل توجه" مردم به تبلیغات خاص و ایجاد شرایطی می‌داند که امکان توجه به سایر حقایق منتفی شود و اصولاً مردم نتوانند بخشی از واقعیت‌های بارزی که در اطراف آنها در جریان است را ببینند. در آزمایش‌های عملی، درجه بذل توجه و میزان نیرویی که فرد برای به کارگیری سیستم دو استفاده می‌کند را با درجه و مدت باز شدن عنیبه چشم افراد شرکت کننده می‌سنجند. مغز کسی که برای فکر کردن شدید، ذهن خود را به کار می‌برد، گلوکز بیشتری مصرف می‌کند. علاوه بر آن شاخص این فعالیت باز شدن عنیبه چشم است که در مطالعات آزمایشگاهی با تاباندن شعاع مادون قرمز به چشم شرکت‌کننده سنجیده می‌شود. کاهنمن و

روانشناسان مختلفی که در اینکه زمینه مطالعه کرده‌اند از این یافته که ظرفیت توجه و تمرکز ذهن بسیار محدود است دچار شگفتی هستند.

بخشی از فعالیت سیستم دو به هوش مربوط می‌شود. ولی بخشی که به تفکر منطقی مربوط است قابلیت فراگیری و کسب مهارت تأمل و تعقل را دارد و با آموزش و تمرین می‌تواند به تنبلی ذاتی خود فایق آید. در کتاب نمونه‌هایی از تحقیقاتی آورده شده که در آن اثر بهبود کارکرد سیستم دو را در جوجه مختلف زندگی علمی و اجتماعی افراد نشان می‌دهد. از جمله اینکه افراد برخوردار از سیستم دوی فعال‌تر، نرخ رجحان زمانی کمتری دارند و این امر تأثیر بسزایی بر امور مختلف زندگی فرد از جمله آمادگی بیشتر برای پس‌انداز و همچنین سرمایه‌گذاری فرد بر سرمایه انسانی دارد.

اثر متقابل پیش ذهنیت و رفتار

روانشناسان از دیرباز به پیوستگی مفاهیم در ذهن انسان آشنایی داشته‌اند و عبارت "تداعی معانی" را برای آن به کار برده‌اند. به این معنی که یک ایده در ذهن انسان ایده‌های دیگر را نیز بیدار کرده و به خاطر می‌آورد.

این کارکرد پیچیده از دستاوردهای سیستم یک است. کاهنمن می‌گوید ما بسیار کمتر از آنچه فکر می‌کنیم خودمان را می‌شناسیم. این کارکرد سیستم یک به صورت دستمایه‌های سریع از تجربه گذشته، ما را برای حوادث حال و آینده آماده کرده و توشه فکری و شناختی و رفتاری فراهم می‌کند. فرض کنید در یک رستوران برای شام پیتزا خورده‌اید و شب در منزل دچار مسمومیت غذایی و درد و ناراحتی و تهوع شده و مجبور به مراجعه به بیمارستان شده‌اید. شنیدن کلمه پیتزا برای مدتی شما را به یاد نکات مختلفی می‌اندازد، علاوه بر آن رفتارهای خاصی را نیز بروز می‌دهید مانند درهم‌کشیده شدن صورت، و احساس و ابراز انزجار و عبور ناخودآگاه از پیاده‌روی دیگر زمانی که در خیابان از نزدیکی آن رستوران عبور می‌کنید.

آنچه از این درک ذهنیت انسان برای ما قابل توجه است نتایج اجتماعی آن است. برای مثال در برخی کشورها برای تصمیم‌های داخلی شهر یا ایالت از رأی‌گیری همگانی استفاده می‌شود. اگر موضوع رأی‌گیری مثلاً افزایش مالیات بر مصرف برای افزایش بودجه مدارس باشد، هنگامی که رأی‌گیری نیز در مدرسه انجام شده یا در حوزه‌ها، از طریق تلویزیون مداربسته، ویدیوی کلاس درس و محیط مدرسه نشان داده شود احتمال بیشتری وجود دارد که مردم به این تصمیم رأی مثبت بدهند. یا اگر در حوزه‌هایی که در کلیسا یا محیط مشابه انتخابات برگزار می‌شود احتمال بیشتری وجود دارد که کاندیداهای موردنظر کلیسا رأی بیاورند. کاهنمن می‌گوید در جوامعی که فرهنگ مرگ، فرهنگ مسلط است، احتمال بیشتری وجود دارد که حکومت‌های توتالیتار بر سرکار بیایند. به این ترتیب مشاهده می‌شود که درک سازوکار پیش ذهنیت بر رفتار، یا برعکس آن اثر رفتار بر شکل‌گیری ذهنیت، از چه مایه اهمیت برخوردار است.

نتیجه عمده حاصل از بحث پیش ذهنیت این است که افکار و رفتار ما، بیش از آنچه ما آگاهانه متوجه می‌شویم، تحت تأثیر محرک‌هایی است که ممکن است نسبت به آنها آگاهی نداشته باشیم و صرفاً مربوط به محیط و یا همان لحظه باشند. این رفتارها هنگامی که در مورد پول باشد جای توجه و نگرانی بیشتری دارد. در یک آزمون که به بهانه دیگری سازمان‌یافته، بر روی صفحه کامپیوتری که در مقابل یک گروه از دانشجویان قرار گرفته به صورت مکرر تصویر اسکناس‌های شناور، به عنوان محافظ صفحه، نشان داده شده است. در سالن دیگر در روی صفحه کامپیوتر گروه دیگر، تصاویری متفاوت مثلاً از طبیعت نمایش داده شد. این بخش درواقع هدف اصلی آزمون بوده که دانشجویان به آن آگاهی نداشته‌اند. در حین اجرای آزمون انحرافی، مربی به صورت ظاهراً ناخودآگاه ورقه‌ها و مدادهایی که برای توزیع آورده را بر روی زمین پخش می‌کند. گروه سالن اول که تصویر پول در مقابل آنها نشان داده شده به تعداد کمتری در کمک به آن فرد برای جمع‌آوری کاغذها و مدادها داوطلب شده‌اند. درحالی‌که تعداد بیشتری از گروه دوم در این کار مشارکت و همراهی کرده‌اند. پس از آزمون انحرافی، از دانشجویان خواسته شده که برای بحث پیرامون پرسش‌ها و پاسخ‌ها به صورت کنفرانس، صندلی‌های خود را دایره‌وار قرار دهند. گروه اول با فاصله بیشتری از یکدیگر نشسته و تمایل کمتری به مشارکت در بحث از خود نشان داده‌اند. اینکه یک مشاهده نامرتببتواند بر رفتارهای واقعی انسان‌ها تأثیرگذار باشد، نتیجه‌ای درخور تأمل است. مشاهده این‌گونه ویژگی‌ها و کارکردهای ذهنی است که می‌تواند در مورد فرض استقلال فکری و رفتاری ما تردیدهایی را ایجاد کند.

اثر لنگرهای ذهنی

اثر دیگری که برای درک مراحل شناخت، ضروری است اثر لنگر فکری است؛ یعنی اثر آن پیش ذهنیت‌های مربوط به دعوت ناخودآگاهانه ذهن انسان از خاطرات و تأثیرهای فکری و رفتاری که با یک محرک بیرونی انجام می‌شود و توسط سیستم یک بررسی شده و از بین مجموعه‌های متنوع و متعدد به صورت ناخودآگاه انتخاب و به وجدان آگاه ما تحویل می‌شود.

در یک آزمایش توسط پژوهش‌گران آلمانی یک پرسش از دو گروه شرکت‌کنندگان پرسیده شد. از آنها پرسیده شد آیا فکر می‌کنید متوسط سالانه درجه حرارت هوای آلمان ۵ درجه است یا ۲۰ درجه؟ سپس برای این افراد تصاویری را نشان داده‌اند و در پایان خواسته‌اند تصاویری را که دیده‌اند به یاد آورند. کسانی که برآورد آنها از میانگین درجه حرارت ۵ درجه بود، بیشتر تصاویری که مربوط به زمستان یا هوای سرد بوده را به یاد می‌آوردند و گروه دوم تصاویر مربوط به هوای گرم. به این معنی که یک عامل تأثیرگذار بر ذهنیت انسان، هم‌پیوند شدن مفاهیم با یکدیگر است؛ یعنی عامل پیش ذهنیت با عامل لنگر ذهنی در تعامل هستند. انسان ذهنیت خود را در جهت پیش ذهنیت تطبیق می‌دهد.

پژوهش‌های مربوط به اثر لنگرهای تصادفی اطلاعات قابل ملاحظه‌ای را در مورد رابطه سیستم یک و سیستم دو در ذهن انسان به دست می‌دهد. اثر لنگری همیشه به این نحو تعبیر شده است که نهایتاً قضاوت و تصمیم توسط سیستم دو اتخاذ می‌شود. ولی سیستم دو بر اساس داده‌هایی کار می‌کند که از حافظه توسط سیستم یک به صورت ناخودآگاه و خارج از اراده فرد بیرون کشیده شده و تحویل داده شده است. در نتیجه سیستم دو، درگیر ارب‌ها و خطاهایی است که سیستم یک تحت تأثیر لنگر مرتکب می‌شود. سیستم دو بر روی این مراحل کنترل نداشته و نسبت به آن نیز بی‌اطلاع است

کاهنمن به این واقعیت توجه می‌کند که تأثیرپذیری ما از لنگرهای ذهنی بیش از آن درجه‌ای است که خود نسبت به آن آگاه هستیم و اینکه این ویژگی ذهن انسان، توسط گروه‌های مختلف چه در سیاست و یا تبلیغات تجاری و دست‌کاری مراحل راهبری اجتماعی می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد، مسئله‌ای است که باید نسبت به آن آگاه باشیم.

جمع‌بندی ذهن بر چه اساسی استوار است؟

در هر شرایط یا روبرو شدن با هر حالت محیط زندگی، ذهن ما نتیجه‌گیری‌هایی را ارائه می‌کند؛ یعنی همیشه جمع‌بندی‌هایی را برای ما فراهم می‌نماید. آن کارمندانی که در گمرک فرودگاه هستند وقتی وارد فرودگاه می‌شویم. پرستارانی که در اورژانس بیمارستان هنگام مراجعه می‌بینیم. کسی که به محل کار شما مراجعه کرده و بدون اینکه اطلاعات چندانی از او به یاد بیاورید از شما درخواست قرض قابل ملاحظه‌ای دارد. پلیسی که در خیابان به طرف شما می‌آید. رییس جدید محل کار که شما را به دفتر کارش احضار کرده. خانه‌ای که برای خریدن یا اجاره در نظر داریم و برای اولین بار به آن وارد شده‌ایم. رستورانی که دوستی ما را به آن دعوت کرده و تاکنون غذای آن را امتحان نکرده‌ایم. نظر ما در مورد فردی که به خواستگاری دختر ما آمده است بدون اینکه او را هرگز دیده باشیم. مردی که به ما پیشنهاد مشارکت در امور تجاری می‌دهد، در لحظه اول به نظر ما فرد حقه‌بازی می‌آید حتی اگر سعی کند خود را امانت‌دار نشان دهد، یا فردی امین به نظر می‌رسد حتی اگر در اثبات آن نیز تلاشی نکرده باشد. همه موارد مشابه یا هزاران موردی که ما در هر روز با آن روبرو هستیم، ذهن ما بدون معطلی نتایجی را در مورد این افراد و یا شرایط تولید می‌کند و یک پروفایل برای هر کدام ارائه می‌نماید. یک پرونده‌ای که به نظر ما صحیح و قابل قبول می‌آید، مگر اینکه به تدریج نسبت به آن با دریافت اطلاعات و مشاهدات جدید تغییر موضع بدهیم. ذهن ما مواد خام برای این پرونده‌سازی را از کجا می‌آورد و آن را چگونه پردازش می‌کند؟ آیا از آمار استفاده می‌کند؟ آیا ذهن انسان موارد مختلف تجربه گذشته را ارزیابی و جمع‌بندی می‌کند و از آنها نتیجه‌گیری‌های لازم را ارائه می‌دهد؟ چند مورد از تجربه‌های مکرر گذشته برای ذهن کافی است تا با این سرعت یک پروفایل و پرونده بسازد و تحویل دهد؟ به نظر می‌رسد مطالعات روانشناسی به همه‌ی این پرسش‌ها پاسخ منفی می‌دهند. پاسخ پرسش آخر هم این است که هیچ!

در ادامه‌ی این کتاب، کاهنمن به این مطلب می‌پردازد که ذهن انسان چگونه به جمع‌بندی‌های سریع و نتیجه‌گیری‌هایی می‌رسد که در بسیاری موارد دارای اریب و اشتباه و در عین حال در بسیاری از موارد نیز بسیار مفید است. این نوع دست‌آورد ذهنی از کارکردهای سیستم یک ناشی می‌شود. درک این فرایند به ما کمک می‌کند که از مراحل تصمیم‌گیری فردی که برای اقتصاددانان بسیار مفید است،

درک بهتری داشته باشیم. در این مورد نیز روانشناسان بر اساس بررسی‌های میدانی دست‌آوردهای قابل توجهی ارائه کرده‌اند.

در دسترس بودن اندیشه و ریسک

در این مورد نیز یک مثال می‌تواند برای شروع مطلب گویا باشد. در یک پژوهش، تعدادی از روان‌شناسان در آمریکا از گروه‌های مختلفی از شرکت‌کنندگان در پژوهش خواسته‌اند که عوامل مختلف مرگ‌ومیر را به صورت دوتایی مقایسه کنند؛ مانند موارد مرگ‌ومیر ناشی از سگته را با تصادف‌ها. موارد مرگ‌ومیر ناشی از آسم را با مرگ‌ومیر ناشی از گردباد و حوادث مشابه. مرگ‌ومیر ناشی از رعدوبرق در مقایسه با مرگ‌ومیر ناشی از مسمومیت غذایی ناشی از باکتری.

پاسخ‌های ارائه شده نشان داد که تخمین افراد در مورد عامل مرگ‌ومیر تحت تأثیر پوشش خبری این حوادث است و نه بر اساس فراوانی نسبی این وقایع در دنیای واقعی. تصویر ذهنی ما از دنیای واقعی تحت تأثیر وفور و پیام‌های خبری است که دریافت می‌کنیم و درجه شدت و ضعف احساساتی که با آن پیوند می‌خورد. این ارزیابی‌های ذهنی در مورد علت‌های مرگ، نمونه تداعی ایده‌ها در ذهن و مصداق بارز جایگزینی است که در بخش‌های قبلی به آنها اشاره شد؛ یعنی ذهن انسان یک پرسش مشکل را با یک پرسش ساده‌تر جایگزین می‌کند و برای آن پاسخی ارائه می‌نماید.

در نتیجه این پژوهش‌ها محققین متوجه نکات پایه‌ای‌تری نیز شده‌اند؛ که درجه سهولتی که یک ایده به ذهن متبادر می‌شود و عکس‌العمل احساسی نسبت به ریسک‌ها و نگرانی‌ها با یکدیگر مرتبط هستند. اندیشه‌های هراس‌ناک به راحتی بیشتری به ذهن خطور می‌کنند و اندیشه‌هایی که مربوط به بروز خطر است در ما ترس بر می‌انگیزند.

در دسترس بودن و هزینه نهایی یادآوری

اگر دو گروه را در یک آزمایش در نظر بگیریم به یک گروه پرسشنامه‌ای داده شود و از آنها خواسته شود شش مورد از مواردی که در رفتار خود آمارانه عمل کرده‌اند را ذکر کنند و سپس خواسته شود

که آیا خود را فردی می‌دانند که آمارانه عمل می‌کند یا نه؟ و از گروه دوم خواسته شود که دوازده مورد که آمارانه عمل کرده‌اند را ذکر کنند و از آنها نیز خواسته شود خود را ارزیابی کنند که آیا آمارانه رفتار می‌کند یا خیر؟ نتیجه متعارضی که به دست می‌آید این است که افراد گروهی که دوازده مورد را برشمرده‌اند، به طور متوسط شخصیت خود را کمتر آمارانه و زورگو ارزیابی می‌کنند، در مقایسه با آن گروهی که از آنان خواسته شده موارد کمتر، یعنی شش مورد را برشمرند.

دلیل این امر نیز این چنین توضیح داده می‌شود که یک عامل تعیین کننده در این انتخاب‌ها درجه سادگی و یا دشواری به یادآوردن مورد یا موارد آخری است.

اگر موارد با زحمت به خاطر فرد خطور کند در آن حالت اهمیت آن در ارزیابی ذهنی او کمتر جلوه می‌کند. به این معنی که اگر برای او به یادآوردن موارد آمارانه بودن مشکل و مشکل تر شود، چنین می‌نماید که پس فردی زورگو نیست.

استفاده ذهن از اطلاعات آماری و پیش‌بینی

در شرایطی ممکن است اطلاعات عددی خاصی در اختیار انسان قرار داشته باشد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که ذهن انسان چگونه از این اطلاعات استفاده می‌کند؟

در همین ارتباط می‌توان به مسئله پیش‌بینی توجه کرد. حرفه‌های مختلف سعی در پیش‌بینی پدیده‌ها دارند از جمله اقتصاددانان، مهندسان و سایر حرفه‌ها. پرسش این است که ذهن انسان برای انجام پیش‌بینی‌ها از چه سازوکاری استفاده می‌کند؟ نکته مهم در این زمینه نیز این است که اصولاً ذهن انسان گذشته را چگونه می‌فهمد و این درک از گذشته چگونه می‌تواند برای درک از آینده مفید واقع شود؟ در این زمینه نیز روانشناسی دست‌آوردهای جالبی را ارائه می‌دهد. آیا درک متعارف ما از گذشته و حوادثی که اتفاق افتاده است بر اساس بررسی آماری است؟ آیا ابتدا تمام حوادثی که می‌توانست اتفاق بیفتد را برمی‌شماریم و آنها را موشکافی کرده و روابط علت و معلولی را استنتاج می‌کنیم؟ کاهنمن می‌گوید که اینها هیچ کدام صحیح نیست. انسان بر اساس آگاهی‌های جزئی که دارد در مورد حوادث گذشته داستانی منسجم می‌بافد و آن را باور می‌کند؛ و اتفاقاً هرچه اطلاعات موجود کمتر باشد این داستان منسجم‌تر بوده و برای ذهن انسان باورکردنی‌تر می‌نماید؛ و بر اساس این داستان است که گذشته را می‌فهمد و باور می‌کند. بر اساس همین داستان است که سعی می‌کند

آینده را پیش‌بینی کند. به عنوان مثال فرض کنید که پل روی یک اتوبان تخریب شده و اتومبیل‌های در حال حرکت در زیر آن آسیب می‌بینند. افراد ممکن است برای خود داستان‌های مختلفی بیافند. آهن وارداتی برای ساخت پل از کشور... بوده و زود زنگ‌زده. پیمانکار دست‌دوم و سوم قرارداد را گرفته و بودجه ساخت پل کفایت نمی‌کرده و از سیمان و بتن نامرغوب استفاده کرده. برخی معتمدان در زیر پل زندگی می‌کرده‌اند و بر اثر افروختن آتش پایه‌های پل را خراب کرده‌اند... و بر اساس این داستان افراد ناظر معمولاً به این نتیجه می‌رسند که ما از اول می‌دانستیم که این پل قرار است فرو بریزد.

ویژگی پیش‌بینی‌های ذهنی عبارت‌اند از اطمینان بیش از حد و تمایل به پیش‌بینی حوادث نادر بر اساس اطلاعات ناچیز. این از ویژگی‌های سیستم یک ذهن انسان است. دلیل اطمینان بیش از حد افراد به پیش‌بینی‌های‌شان این است که این اطمینان بر اساس انسجام داستانی است که ذهن در مورد یک مطلب می‌سراید. هرچه اطلاعات ضعیف‌تر، داستان منسجم‌تر و اطمینان ذهن انسان به آن بیشتر است. کاهنمن می‌گوید که در هر زمینه بایستی به هوش باشیم که پیش‌بینی‌های ذهنی ما بیش از حد افراطی است و درجه اطمینان ما به آن بیش از حد واقعیت است. سیستم یک زود به سمت نتیجه‌گیری می‌جهد و از هر اطلاعات جزئی که در اختیار است استفاده می‌کند. این بخش از ذهن طراحی نشده است تا اندازه این جهش‌ها را بداند. میزان شواهد در دسترس و کیفیت آنها نیز به حساب نمی‌آید. کاهنمن می‌گوید ما برای بسیاری از باورهای اساسی و تأثیرگذار خود اصولاً هیچ دلیلی در دست نداریم و آن را باور می‌کنیم، بر اساس اینکه آنانی که به آنها اطمینان یا علاقه داریم نیز همان را باور می‌کنند. حتی در مورد ذهنیت کارشناسی نیز کاهنمن استدلال می‌کند که اینگونه ارزیابی‌های ذهنی می‌تواند به شدت اشتباه درآید و یا ارزشی نداشته باشد. برای مثال نظر کارشناسان بازار سهام در پیش‌بینی قیمت معمولاً به طور متوسط با رویکرد تصادفی در مورد قیمت سهام تفاوت معنی‌داری ندارد. او استدلال می‌کند که نظریه کارشناسی در حیطه‌هایی ممکن است کارساز باشد که برای مدت نسبتاً طولانی چشم‌انداز محیط یکنواخت بوده و تجربه‌ی کارشناس نیز طولانی مدت باشد، در غیر این صورت الگوهای ساده و یا به کارگیری الگوریتم مکانیکی تصمیم‌گیری کارایی بهتری دارد.

ریسک‌گریزی

در اینجا ضروری است در مورد اثر خاص حوادث بد بر سازوکار شناختی ذهن توضیح داده شود. انسان‌ها اهمیت بیشتری به وجوه منفی و یا زیان در مقایسه با وجوه مثبت و یا فایده می‌دهند. این نیز از ویژگی تکاملی انسان ریشه می‌گیرد که وجه منفی رخدادها و فرار از آنها جایگاه برتری نسبت به وجوه مثبت و متمایل شدن و نزدیک شدن دارد. کاهنمن به یک آزمایش در مورد سیستم عصبی اشاره می‌کند. افرادی را زیر یک اسکنر مغز قرار می‌دهند و در مقابل آنها بر روی یک پرده، تصویر ساده از چهره وحشت‌زده فردی را نشان می‌دهند. این تصویر از این نظر ساده است که شکل کلی چهره و چشمانی بیش از حد باز شده را نشان می‌دهد. این تصویر برای مدت کوتاهی معادل دو صدم ثانیه نشان داده می‌شود و قبل و بعد از آن تصویر یک مربع سیاه یا سفید در مقابل فرد بر روی پرده نشان داده می‌شود. بلافاصله پس از ظاهر شدن تصویر چهره وحشت‌زده که به دلیل مدت کوتاه ظاهر شدن بر روی پرده یعنی دو صدم ثانیه، برای چشم انسان قابل دیدن نیست بخش‌هایی از مغز که مربوط به ترس و نگرانی است فعال می‌شوند و اسکنر فعالیت آن بخش‌ها را نشان می‌دهد. هنگامی که از شرکت‌کنندگان در این آزمایش پرسیده شد که چه تصویری را دیده‌اند، تمام شرکت‌کنندگان پاسخ داده‌اند که یک مربع سیاه یا سفید و اصولاً نسبت به دیدن چهره وحشت‌زده بی‌اطلاع بوده‌اند. درحالی‌که مغز آنها آن را ثبت کرده است. این اطلاع از طریق یک عصب میان‌بر مستقیماً به بخش مربوط در مغز هدایت شده بدون اینکه از اعصاب بینایی عبور کرده باشد. سیستم عصبی و ذهن انسان‌ها و حیوانات چنین طراحی شده که به خبر بد اهمیت و الویت بالاتری می‌دهد. این امر از نظر تکاملی برای فرار از خطر و تداوم حیات ضروری بوده است.

در امور و فعالیت‌های روزمره بسیاری (شاید تمام آنها) رویکردها جنبه احتمالی داشته و تصمیم‌ها از ریسک برخوردارند. مثلاً صبح که از خانه به مقصد محل کار بیرون می‌آییم با یک احتمال ممکن است دچار تصادف شویم، احتمالی وجود دارد که یک سرمایه‌گذاری جدید زیان آور شود و احتمالی وجود دارد که کشتی یک بازرگان در دریا غرق گردد و یا منزل و کارگاه دچار آتش‌سوزی شده و یا عمل جراحی ناموفق از آب درآید. یا اینکه با احتمالی یک ازدواج به طلاق منجر شود... در هر تصمیم، احتمالی برای فایده و احتمالی برای زیان وجود دارد. در این صورت تصمیم‌ها چگونه اتخاذ می‌گردند؟

کاهنمن استدلال می‌کند که جذابیت احساسی ما به فایده قطعی و گریز ما از زیان قطعی از عکس‌العمل‌های سیستم یک است. نتیجه جالب اینکه بسیاری از مردم در دامنه‌های مربوط به فایده ریسک گریز هستند و در دامنه‌های زیان‌بار ریسک‌پذیرند. برای مثال هنگامی که همه افق‌های زندگی تیره و همه یا اکثر شرایط نامناسب باشد، مردم ریسک‌پذیر می‌شوند و رفتارهای خطرپذیری بیشتر مشاهده می‌شود. تصور کنید جوانانی که امکان یافتن شغل و معاش را در هر جهت محدود ببینند بیشتر آمادگی ارتکاب بزهکاری و خطر کردن را دارند. بخش قابل ملاحظه کتاب کاهنمن به کاوش این دست آورد در زمینه‌های مختلف اقتصاد از جمله بازارهای مالی اختصاص دارد. این تحقیقات نه تنها دامنه علم اقتصاد را توسعه داده بلکه نشان می‌دهد که روان‌شناسی نیز رشته‌ای جوان و دارای مبانی و نتایج پر قدرت بوده و قابل چشم‌پوشی نیست.

حسینی

www.Gaeni.com

<http://Telegram.me/HosseiniGaeni>